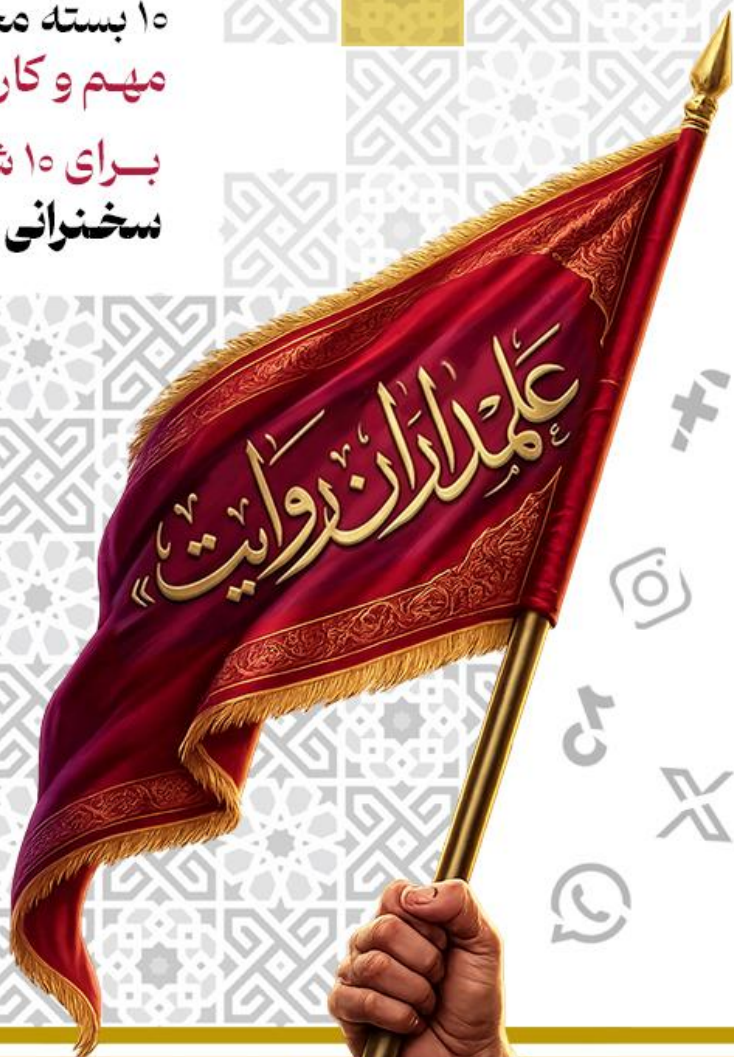


۱۰ بسته محتوای
مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب
سخنرانی محرم

محتوای
شب هفتم



اهمیت «روایت»
و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛
از حضرت زینب (س) قا
روایت گران امروز



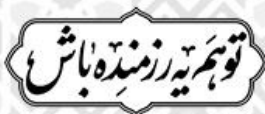
عَلَمْدَارانِ رَوَايَتِ

اهمیت «روایت» و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛

از حضرت زینب (س) تا روایت‌گران امروز

۱۰ بسته محتوای مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب سخنرانی محرم

تألیف: حجج الاسلام محمدصادق داودی و علی جمشیدی
با همکاری: استاد ملی جهاد تبیین قراگاد قرب بقیة الله (عجل الله)

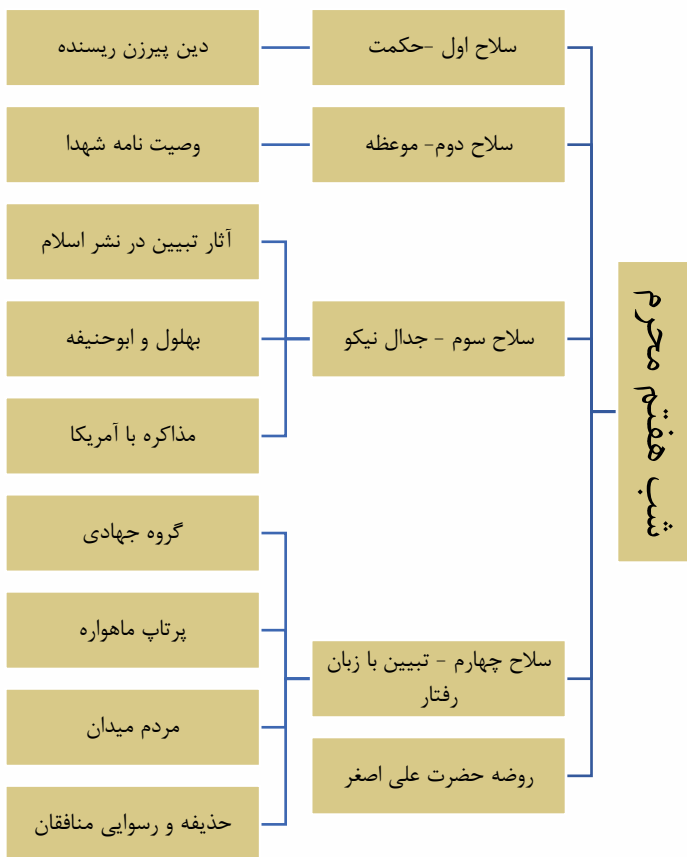


Razmende Bash.ir



شماره مجله تبیین قرین و گویا

سیر کلی جلسه شب هفتم محرم (با چه روشی روایت کنیم؟)



بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهرانِ عزادار، امشب در
شبِ هفتم محرم الحرام، در این خیمهٔ
مقدس، موضوع گفتگوی امشب ما



مقدمه و ورود بحث

«روش‌های روایت‌گریِ جبههٔ حق» است. می‌خواهیم
بدانیم من و شما، به‌عنوانِ سربازانِ این جبهه، با چه
روش‌ها، الگوها و ابزارهایی باید روایت‌گری کنیم و
چگونه در برابرِ سیلابِ روایت‌های دروغین و زهرآگینِ
دشمنان، حقیقتِ ناب را به گوشِ دوست و آشنا
برسانیم.

ما در شبِ ششم، در همین محفلِ نورانی، محضرِ شما
بزرگواران عرض کردیم تا خودمان حق را تشخیص
ندهیم نمی‌توانیم آن را برای دیگران تبیین کنیم به
قول یکی از علما: اگر اصول امام را شناسی پای
علی‌الاصول امام نمی‌توانی بایستی^۱.



باید برای تشخیص حقیقت، تلاشِ مضاعف داشته باشیم. باید تنبلی و راحت طلبی را کنار بگذاریم و در هر زمینه‌ای که می‌خواهیم روشنگری کنیم، به عالم و متخصصِ همان حوزه مراجعه نماییم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی می‌خواهند ویژگی‌های رزمنده این میدان را بشمارند صراحتاً می‌فرمایند: «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ»؛ این پرچم برافراشته حق را جز انسان‌هایِ اهلِ بصیرت، خردمند و اهلِ استقامت، کسی نمی‌تواند به دوش بکشد.

آن مجاهدانی که در تقابلِ تاریخیِ جبههٔ مقاومت و استکبار، مردانه پایِ پرچمِ حق ایستادند، همان‌هایی بودند که هزینه‌هایِ سنگینِ تحریم، تهمت و جنگِ روانی رسانه‌ها را با جان و دل خریدند تا روایتِ واقعیِ عزت و مقاومت را به گوشِ جهانِ تشنه برسانند.



بخش اول: راهبرد تبیین در جبهه حق

امشب، می‌خواهیم این پرسش را پاسخ دهیم:

بعد از اینکه حق را تشخیص دادیم، حالا

چگونه آن را برای دیگران روایت کنیم؟

خداوند متعال در سوره نحل، منسجم‌ترین مسیر روایت‌گری را برای ما ترسیم کرده است:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۳...»؛ پیغمبر من! مردم
را با «حکمت»، «موعظه حسنه» و «جدال احسن» به
راه پروردگارت دعوت کن.

این یعنی اگر می‌خواهید جامعه‌ای را بیدار کنید، باید
به این سه سلاح مجهز باشید.

سلاح اول: حکمت



اولین ابزار روایت، «حکمت»^۴ است، حالا این حکمت چه معنایی دارد؟ رهبر شهیدمان این قسمت آیه را توضیح می‌دهند:

«یعنی این که صحبت، مبتنی بر مبانی صحیح، عقلانی، متقن و متکی به مدارک باشد. حکمت این است: حرف درست، با ساختار تبیینی دارای اتقان. این حکمت است».^۵

پس تبیین باید حکیمانه باشد؛ باید بر اساس یک ریشه و پایه درست بنا شود، نه بر اساس سلیقه‌های شخصی و حرف‌های دلخواهی و بی‌سند! حُب، شاید الان در دلتان بگویید: «آقا! پس روشنگری و تبیین شد کارِ حکیمان و علما و دانشمندان؛ این موضوع به ما مردم عادی و کوچه و بازار چه ربطی

۴- اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ

۵- بخش از بیانات رهبر شهید در مورخه ۱۳۷۲/۰۲/۰۶



دارد؟» امام شهیدمان در پاسخ به این دغدغه، زیبا توضیح می دهند: «پیغمبران ﷺ حکمایند، علما حکمایند، مسلمین هم باید هر کدام از حکما باشند.»^۶

اما چطور مسلمانان معمولی می توانند
حکیمانه روشنگری کنند؟



ببینید عزیزان؛ شب گذشته گفتیم که اولین وظیفه ما این است که خودمان حقیقت را بفهمیم و با تمام وجود به آن باور داشته باشیم. وقتی این اتفاق افتاد، شما با زبان شیرین خودتان، به عنوان یک راننده تاکسی، یک مغازه دار، یک مادر خانه دار یا کارمند یک اداره (که لزوماً تحصیلات تخصصی دینی هم ندارید) اما در آن موردی که حقیقت را به درستی دریافت کرده اید، می توانید کار روشنگری را انجام دهید.

شما داستان آن پیرزن ریسنده را شنیده اید؟



جریان این است که وقتی از او دلیل
وجود خدا را پرسیدند، دست از چرخ
ریسندگی برداشت. چرخ ایستاد.



پیرزن گفت: «وقتی این چرخ کوچک بدون دست من
از حرکت می ایستد، چگونه این کهکشان ها و کائنات
عظیم بدون گرداننده ای الهی به کار خود ادامه
دهند؟» امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی این «حکمت
فطری» را تایید کردند.^۷

خب حالا راه رسیدن به این حکمت فطری چیست؟
خداوند متعال در کتاب راهنما، مسیر را به ما نشان
داده: «دوری از گناه» و «رعایت تقوای الهی» است.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۸
یعنی ای اهل ایمان! اگر در امورتان از خدا پروا کنید
و به سمت گناه نروید، خداوند برای شما بینایی و
بصیرتی ویژه برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

۷- «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ»؛ بر شما باد دین پیرزن ها (بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، ص ۱۷۶)

۸- سوره مبارک انفال، آیه ۲۹



جا دارد اینجا بیشتر بحث شود ولی بخاطر ضیق وقت
برویم سراغ سلاح دوم.

سلاح دوم: موعظه حسنه

ابزار بعدیِ روایت‌گری که خدا برای ما
مشخص کرده «موعظه حسنه» است. البته
دقت کنید، اولین موعظه‌گر خود خداست! آنجا که
می‌فرماید: «...يَعْظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۹؛

**موعظه حسنه رفتار ساز است و فرد بوسیله آن،
خوب و بد را می‌تواند تبیین کند** اما این موعظه باید
یک ویژگی مهم داشته باشد و «حسنة بودن». یعنی
مخاطبِ ما باید با تمام وجود حس کند که ما از روی
دلسوزی، عشق و محبت داریم رفتارِ خوبی را به او
پیشنهاد می‌دهیم.

بهترین مثال برای موعظه حسنه چیست؟ شهدا!
شهدایِ عزیزِ ما در وصیت‌نامه‌های خودشان از همین

۹- خداوند به شما اندرز می‌دهد تا متذکر شوید. (سوره نحل، آیه ۹۰)



روش استفاده کردند. آن‌ها در آخرین پیامی که از خود به جا گذاشتند، ما را به حالِ خودمان رها نکردند و توصیه‌های عملی یا همان موعظه‌هایی روشنی‌بخش و دلسوزانه برای ما داشتند. وقتی ما دربارهٔ شهید صحبت می‌کنیم، یعنی کسی که با فدا کردنِ جانِش، دلسوزی و محبتی که نسبت به ما دارد را در عمل ثابت کرده است. پس وقتی چنین انسانی توصیه‌ای می‌کند، آن هم آخرین توصیه و موعظهٔ عمرش، بی‌شک باید موضوعِ بسیار مهمی باشد.

این توصیه‌ها در موضوعاتِ گوناگونی بیان شده است. با توجه به پژوهشی که در این زمینه انجام شده، در ۹۰ درصدِ وصیت‌نامه‌ها، شهدا توصیه به پیروی از «ولی‌فقیه» را برای ما داشته‌اند و در ۴۵ درصدِ این گنجینه‌هایِ شهدایی، مؤکداً توصیه به «نماز» شده است.^{۱۰}



یکی دیگر از موعظه‌ها و توصیه‌های پر تکرار شهدا موضوع «حیا و پوشش» است، برای نمونه شهید «علی‌رضا ملازاده» در فرازی از وصیت‌نامه خود نوشته است: «من اکنون فریاد برمی‌آورم که «خواهرم حجابت را، حجابت را حفظ کن. خواهرم نگذار پوشش را از تو بگیرند، نگذار به اسم آزادی زن، با تو و دیگر خواهرانم همانند «شیئی» رفتار کنند.»^{۱۱}

هر فردی اگر با محبت، احترام، خیرخواهی و دلسوزی تبیین و روشنگری کند، قطعاً این کار او یا در همان لحظه تاثیر مثبت خواهد گذاشت، یا مانند بذری در در دل مخاطب کاشته خواهد شد که بعدها ثمر بدهد.

سلاح سوم: جدال احسن

سومین ابزار روایتگری «جدال احسن»^{۱۲} است اما «جدال احسن» اصلاً یعنی چه؟



۱۱- <https://tasnimnews.ir/۱۷۷۳۷۷۹>

۱۲ - جَادِلْهُمْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - سوره نحل، آیه ۱۲۵



اجازه بدهید خیلی ساده، کوتاه و خودمانی این مفهوم مهم را بررسی کنیم.

جدالِ احسن، یعنی «زیبا بحث کردن». یعنی وقتی با کسی مخالف هستی، به جای یقه گرفتن، به جای پرخاشگری، توهین و تحقیر، با قوی ترین و متقن ترین منطق، اما در عین حال با مهربان ترین و دلسوزانه ترین لحن، با او روبه رو شوی.

جدالِ احسن یعنی ابتدائاً دست گذاشتن روی نقاطِ مشترک، به جای تمرکز روی زخم ها و اختلافات. یعنی طوری با مخاطب حرف بزنی که احساس کند تو برادرِ او هستی، نه دشمنِ او!

رهبر شهیدمان درباره آثار جدال احسن می فرمایند:



«از هزار و چهارصد سال پیش تا به حال، چه وقت بوده که مسلمین تبلیغ نمی کردند؟ شما ببینید آفاق عالم را تبلیغ اسلام گرفته است. امروز در

منطقه‌ی شرق ایران هرچه شما جلوتر بروید، بیشتر مسلمان، مسلمین به موعظه، تبلیغ و دعوتند تا مسلمین به زور شمشیر. در چین این همه مسلمان هست؛ چه کسی اینها را مسلمان کرده؟ در کشورهای مالزی، اندونزی و فیلیپین و دیگر جاهایی که مسلمان هست، چه کسی رفته با شمشیر مردم را مسلمان کرده؟ در هندوستان، چه کسی با شمشیر مردم را مسلمان کرده؟»^{۱۳}

در ادامه بحثِ روش‌های روایتگری، اجازه بدهید یک داستانِ درخشان و بی‌نظیرِ تاریخی از هنرِ مناظراتِ شیعه برایتان مثال بزنم تا ببینیم گذشتگانِ ما چگونه با دستِ خالی اما با ذهنی بیدار، قلعه دروغِ دشمن را فتح می‌کردند. داستانِ تقابلِ جنابِ بهلولِ حکیم و ابوحنیفه.



روزی ابوحنیفه در حلقه درس خود
نشسته بود و بافته‌های ذهنی خود را
به نام دین به خورد مردم می‌داد.



بهلول، از از کنار مسجد رد می‌شد. ایستاد و به
سخنانش گوش داد. ابوحنیفه می‌گفت: جعفر بن
محمد علیه السلام عقیده دارد که کارها با اختیار از بندگان
صادر می‌شود، در صورتی که آنچه بندگان انجام
می‌دهند فقط خواست خداست و انسان از خود
اختیاری ندارد. دیگر این که در روز قیامت شیطان در
آتش می‌سوزد و حال آنکه شیطان خود از آتش آفریده
شده و آتش هم جنس خود را نمی‌سوزاند.

دیگر این که خداوند موجود است؛ ولی نمی‌شود او را
دید، در صورتی که این دروغ است و هر موجودی
دیدنی است.

در اینجا نقل می‌کنند بهلول کلوخی از زمین
برداشت و سر خطیب را هدف گرفت؛ کلوخ بر سر او



اصابت کرد، سپس بهلول پا به فرار گذاشت. خطیب نزد خلیفه آمد و از بهلول شکایت کرد. خلیفه دستور داد بهلول را بیاورند و چون بهلول حاضر شد به او گفت: چرا چنین کردی؟ بهلول گفت: علت را از خود او سوال کنید. او می گوید: بندگان اختیاری ندارند و همه کارها به دست خداست. اگر اعتقاد او چنین است پس سر او را خداوند شکسته و من تقصیری ندارم. او می گوید: جنس از هم جنس خود متاثر نمی شود و عذاب نمی بیند وقتی انسان از خاک است چرا باید از همجنس خود متاثر و ناراحت شود؟ او معتقد است که هر موجودی باید دیده شود. خلیفه از وی سوال کند که آیا این درد که او از این زخم احساس می کند دیده می شود؟! این را گفت و از نزد خلیفه رفت^{۱۴}.



عزیزان! نام این کار در منطق، «استدلال نقضی» است؛ خیلی ساده! یعنی وقتی کسی ادعای پوچی می کند، بجای استدلال های فراوان، شما با نقض همان استدلال، حرفش را رد و بی اثر کنید.

امروز ما در بحث هایمان از این روش خیلی می توانیم استفاده کنیم. مثلاً مخاطب شما که همکار، دوست یا فامیل شماست، تحت تأثیر بمباران رسانه ای، خیلی به آمریکا و وعده هایش دل بسته است.

دوستان با هیجان تعریف می کند که: «آمریکا گفته اگر فلان امتیاز را بدهید و به حرف من گوش کنید، مشکلات کشورتان حل می شود و اجازه می دهم سیصد میلیارد دلار در کشورتان سرمایه گذاری بشود! و...»

در پاسخ به این افراد، اصلاً نیاز نیست پیچیده، فلسفی و سخت صحبت کنیم. کافیه با استدلال نقضی پرسیم؟ فقط یک نمونه مثال بیاور که ما کوتاه



آمدیم و آمریکا چیزی به ما داده، فقط یک مثال! بعد می‌توانید چندین مورد مثال بزنید که با کوتاه آمدن نه تنها آمریکا کوتاه نمی‌آید، بلکه جری‌تر شده و پیش‌روی می‌کند. این موضوع به مسلمان و غیر مسلمان هم ارتباطی ندارد، از کانادا، اوکراین، نیوزلند گرفته تا کشورهای عربی، لیبی، عراق، افغانستان و کشور خودمان؛ هر جا عقب نشینی بوده آمریکا با خوی زیاده‌خواهی خود جلوتر آمده است^{۱۵}.
از همین‌روست که رهبر شهیدمان، مسئولین را مدام به بدعهدی آمریکا تذکر می‌دادند!

۱۵- رئیس جمهور آمریکا ادعا کرده کانادا ایالت ۵۱ آمریکاست! اوکراین قربانی زیاده‌خواهی آمریکا شد، از یک طرف ۲۰٪ خاکش افتاد دست روسیه از طرف دیگر حدود ۵۰٪ امتیاز معادن افتاد دست آمریکا
آمریکا رسماً با اتحادیه اروپا در مورد نیوزلند به چالش خورده و آن را قسمتی از خاک خود می‌داند
آمریکا بعد از استثمار منابع کشورهای عربی آنها را گاو شیرده خطاب کرده و تحقیر می‌کند
لیبی در موضوع هسته‌ای و موشکی مقابل آمریکا کوتاه آمد، بلافاصله به کشورش حمله کردند.
و ... در کشور خودمان هم که موارد فراوان است، قبل از انقلاب که هنوز مرگ بر آمریکا هم گفته نمی‌شد آمریکا، مصدق را سرنگون کرد، مصدقی که با آمریکایی‌ها هم رابطه خوبی برقرار کرد! ولی حرفش این بود که نفت ایران باید ملی شود و منافعی که به جیب مردم ایران بریزد؛ چون این اقدام برخلاف منافع آمریکا بود با کودتایی سرنگونش کردند!



وقتی ایشان می‌خواستند به همین توهم سیاسی پاسخ دهند، با زبانی ساده فرمودند:

«مذاکره‌ی با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد؛ این را باید ما درست بفهمیم. این جور به ما وانمود نکنند که اگر نشستیم پشت میز مذاکره با آن دولت، فلان مشکل یا فلان مسأله حل می‌شود؛ نخیر، از مذاکره‌ی با آمریکا هیچ مشکلی حل نمی‌شود؛ دلیل: تجربه»^{۱۶}

و بعد تجربه‌های مذاکره با آمریکا در گذشته را یکی یکی بیان می‌کردند.

شما هم می‌توانید با کمک همین روش، چشم دوستی که به آمریکا امید دارد را باز کنید.

عزیزان! امروز روز سست شدن و عقب‌نشینی نیست! جبههٔ باطل با تمام غول‌های رسانه‌ای‌اش آمده تا اعتقادات ما را غارت کند؛ ما باید مثل «عمار» که



پشت امامش امیرالمومنین (علیه السلام) ایستاد و روشنگری کرد، پشت رهبر عزیزمان بایستیم و مردم را نسبت به کید و برنامه دشمن آگاه کنیم.

با مشتهای گره کرده و فریادی که لرزه بر اندام دشمن بیندازد، شعار وفاداری سر دهید:

ای رهبر آزاده آماده‌ایم آماده

سلاح چهارم: رفتار

اما عزیزانِ من، دقت کنید! همیشه این روایت‌گری با سخن گفتن و مناظره کردن نیست. گاهی زبان، از بیانِ حقیقت قاصر است و این عملِ ماست که باید فریاد بزند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»^{۱۷}؛ با غیرِ زبان‌هایتان، یعنی با عملِ خود، مردم را به حق دعوت کنید.



گاهی با رفتار خوب، چند برابر عمل روشنگری مؤثرتر انجام می شود.

یک نمونه بارز از انسان هایی که باورهایشان در میدان عمل و رفتار ثابت شده، گروه های جهادی ما هستند. جوانانی که به نظام اسلامی و خدمت بی منت به مردم باور عمیق دارند. هر کجای این سرزمین که بحرانی پیش می آید، این ها اولین نفراتی هستند که داوطلبانه، بدون چشم داشت و بدون گرفتن حق الزحمه ای، سینه سپر می کنند.

۴۰ گروه جهادی در زلزله بم به کمک مردم رفتند؛ در زلزله ویرانگر کرمانشاه به ۲۵۲۰ گروه جهادی رسیدند و به کمک مردم شتافتند و در همین ماه رمضان گذشته، ۱۴ هزار گروه جهادی به مناطق آسیب دیده رفتند تا به مردم خدمت کنند.^{۱۸}

در هیچ کجای دنیا شما همچنین چیزی نمی بینید! این ایثارها را مکتب نورانی اسلام به ما داده.



خدمت در جنگ انصافاً ساده نیست، در شرایطی که ممکن است هر لحظه در همان نقطه، جنگنده‌های دشمن بمبِ دوم را رها کنند! وقتی پای جان به میان می‌آید، پول، مقام، شهرت و همه چیز رنگ می‌بازد. کسی که زیر بمباران به جای فرار، به کمک مردم می‌آید، با خدای خودش معامله کرده است.

حالا آن فردی که در خانه‌اش نشسته بود و بمب به خانه‌اش آسیب زده و تا چند دقیقه قبل از اصابت بمب پای شبکه‌های ماهواره‌ای، به بسیج ناسزا می‌گفت، اما آن کسی که زیر آوار به فریادش می‌رسد همان بسیجی است که دشمن در حال تخریب اوست؛ این فرد قطعاً بعد دیدن چنین فداکاری‌هایی منقلب می‌شود.

این یعنی «روایتِ عملی»!

نمونه دیگر روایت عملی در عرصه علمی است:



وقتی ایرانِ اسلامی در اوجِ ظالمانه‌ترین تحریم‌ها، با تکیه بر مغزِ متفکرِ جوانانش ماهواره به فضا می‌فرستد، روایتِ قدرتِ ایران را به جهان مخابره می‌کند!

[سخنران با صدای بلندتر]

اما نمونه دیگر روایتِ عملی، شما مردم عزیز هستید، شما مردمِ دلاور، شما



شیرزنان و غیورمردان، در دلِ فتنه‌ها بیش از ۱۱۰ شب در این خیابان‌ها، پایِ نظامِ اسلامی و ولایت ماندید و خم به ابرو نیاوردید، دارید با عمل و رفتارتان قدرتمندترین روایتِ تاریخ را می‌سازید! آن هم یک روایت از جنسِ حماسه، از جنسِ غیرت و از جنسِ قدرتِ شکست‌ناپذیر شیعه!

بیایید با فریادِ رعدآسایِ خود، این روایتِ عملی را با صدای رسا به گوشِ استکبار جهانی و منافقینِ داخلی برسانید تا بدانند که ایرانی خاک می‌خورد ولی خاک نمی‌دهد. یک صدا فریاد بزنید:



ایرانی می‌خروشد وطن نمی‌فروشد
ایرانی بیدار است از اجنبی بیزار است

نفس‌هایتان گرم! خداوند این حنجره‌ها را در این
راه حفظ کند.

برادران و خواهرانِ من! تک‌تکِ ما، تأکید می‌کنم،
تک‌تکِ ما باید واردِ میدانِ جنگِ روایت‌ها شویم.
نگویید: «من یک مادرِ خانه‌دارم»، «من یک
دانشجویِ ساده‌ام»، «منِ کارگر یا کارمند چه کاری از
دستم برمی‌آید؟»

تاریخ را بخوانید! در شب‌های قبل اشاره کردیم
«مُصْعَب بن عُمَیر» یک جوانِ تازه‌مسلمان بود، پیش
از ورودِ پیامبر ﷺ به مدینه رفت و با روایتگریِ درست،
با اخلاقِ محترمانه، قلب‌هایِ مردمِ مدینه را فتح کرد.
اصحابِ کُهِف چه کسانی بودند؟ چند جوانِ ساده
بودند در دلِ یک نظامِ طاغوتی؛ اما با یک «نه» گفتن
و یک ایستادگی، خداوند نامِ آن‌ها را برای همیشه در



قرآن کریم جاودانه کرد و فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ...»^{۱۹}؛ ما داستانِ آنان را به حق بر تو بازگو می کنیم.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ...»^{۲۰}؛ همه شما نسبت به جامعه مسئولید. گاهی روایتگری، همان پرچمِ یاحسینی است که با افتخار بر سردرِ خانه‌تان می‌زنید. گاهی روایتگری، همان چادری است که بانوان در اوجِ تهاجمِ فرهنگی به سر می‌کشد.

ببینید جنابِ «حذیفه بن یمان»، صاحبِ سرِ پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌کرد! او لیستِ منافقان را داشت اما افشا نمی‌کرد. روشِ او چه بود؟ در نمازِ میتِ همه شرکت می‌کرد به جز نمازِ میتِ منافقین! مردم هم با همین یک رفتارِ نمادین می‌فهمیدند طرفِ منافق بوده

۱۹- سوره کهف، آیه ۱۳

۲۰- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۲۵



است^{۲۱} یک رفتارِ هوشمندانه، روایتِ باطل را نابود می‌کند.

عزیزانِ من! امروز حضورِ باصلابتِ ما در صحنه، بزرگ‌ترین روایتگرِ شکستِ استکبار است. دشمن می‌خواهد با پمپاژِ ناامیدی، ما را از خیمهٔ ولایت جدا کند؛ اما ما بیداریم! ما مجهز به علم و بصیرتیم و تا آخرین قطرهٔ خون پای این علم ایستاده‌ایم.

با مَشَت‌هایی گره‌کرده و صدایی رعدآسا که پایه‌های کاخِ سفید و تل‌آویو را بلرزاند، عهد و پیمانِ ابدیِ خود را با مسیرِ شهدا فریاد بزنید:

قسم به خونِ رهبر ایستاده‌ایم تا آخر!

دستِ خدا بر سرِ ماست خامنه‌ای رهبرِ ماست!

جبههٔ حق همیشه با منطق و حکمت

سخن می‌گوید؛ اما گاهی ممکن

است روایتِ مظلومیتِ جبهه حق با



زبانِ «خون» نوشته شود. در روز اول این جنگ با ریخته شدن خون کودکان میناب مظلومیت ایران به جهانیان ثابت شد. جنایت میناب، بارها توسط مسئولان و کارشناسان آمریکایی تایید شد اما حتی یکبار عذرخواهی نکردند چون از عمد برای ترساندن مردم نه یکبار بلکه با دو بمب تاماهاک مدرسه شجره طیبه میناب را نابود کردند.

نمی‌دانم کدام یک از شما فرزند خردسال دارید؟ از دست دادن فرزند خیلی سخت است، امشب به یاد پدران و مادران شهدای میناب و لامرد باشیم که خدا به قلبشان صبر دهد، به یاد غم آن مادری که وقتی او را بردند که فرزند خردسالش را بشناسد با تکه‌هایی از بدن مواجه شد و گفت بعد از چند روز تلاش، تنها توانستم یک دست از فرزندم امین پیدا کنم! ۲۲.



اما جان عالم فدای امام حسین علیه السلام و اولاد طاهرینش علیهم السلام در مدرسه میناب بیشتر بچه‌ها در یک لحظه شهید شدند اما در کربلا بچه‌ها ذره ذره زجر کشیدند! در میناب بچه‌ها هنگام شهادت، تشنه نبودند اما در کربلا اهل خیمه به امام گفتند: «حسین جان! این طفل از شدت تشنگی دیگر رمقی ندارد، لب‌هایش ترک خورده، مثل ماهی دهانش را باز و بسته می‌کند... او را به سویی لشکر ببر، شاید به این طفل بی‌زبان ترحم کنند و جرعه‌ای آب به او بدهند...»

امام علیه السلام طفل شیرخوار خود، حضرت علی اصغر علیه السلام را در آغوش گرفت. عبا بر سر او کشید تا آفتاب سوزان نینوا صورت لطیفش را نسوزاند... حضرت در برابر آن لشکر سنگ دل ایستاد. طفل را روی دست بلند کرد... عبا را کنار زد... سپیدی گلوئی علی اصغر علیه السلام زیر آفتاب درخشید...



سید بن طاووس می نویسد: امام (علیه السلام) لشکر را مخاطب قرار داد و با دلی شکسته فریاد زد: «يَا قَوْمُ، إِنَّ كَانَ لَكُمْ ذَنْبٌ إِلَيَّ، فَإِنَّ لِهَذَا الطِّفْلِ ذَنْبٌ؟»^{۲۳}؛ ای مردم! اگر با من دشمنید، این طفل شیرخوار چه گناهی کرده است؟ امام فرمود: «فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ»؛ لا اقل او را با جرعه ای آب سیراب کنید.

عزیزان! در میان لشکر کوفه همه همه افتاد. عده ای دلشان سوخت... روایتِ مظلومیتِ حسین (علیه السلام) داشت روی دلها تاثیر می گذاشت، می گفتند حداقل فرزند نوزادش را سیراب کنیم. عمر سعد ملعون تا دید اوضاع خراب است و لشکر دارد متزلزل می شود، روبه حمله کرد و گفت: «کار حسین را تمام کن!»

مرحوم شیخ مفید در «الإرشاد» می نویسد: حرمله بن کاهل اسدی، تیری سه شعبه و زهرآلود را در چله کمان گذاشت... رها کرد...



یا صاحب‌الزمان.... تیر به گلوی نازکِ طفلِ شیرخوار
نشست و گلو را گوش‌تاگوش درید... «فَذَبَحَ الطُّفْلُ
مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ...»

طفلِ شیرخوار دست‌وپایی زد... تبسمی کرد و در
آغوشِ پدر آرام شد... امام حسین (علیه‌السلام) دستانش را زیر
گلوی بریده‌ی علی (علیه‌السلام) گرفت؛ دستانش پُر از خون شد...
آن خونِ پاک را به سمتِ آسمان پاشید... تاریخ
می‌نویسد حتی یک قطره از آن خون به زمین
برنگشت! امام (علیه‌السلام) رو به آسمان کرد و فرمود: «هُوَ
عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بَعِثَ اللَّهَ»؛ تحملِ این داغِ
کمرشکن بر من آسان است، چون خدا دارد
می‌بیند...

اما بمیرم برای آن لحظه‌ای که حسین (علیه‌السلام) خواست به
سمتِ خیمه‌ها برگردد... چطور این طفل را به خیمه
بربرد؟ رباب دمِ خیمه ایستاده است... خواهران



منتظرند... امام (علیه السلام) چند قدم به سمتِ خیمه رفت، اما دوباره برگشت... قدم‌های ولی خدا می‌لرزید... اینجا بود که اباعبدالله (علیه السلام) به پشتِ خیمه‌ها آمد... با غلافِ شمشیر، شروع کرد زمینی را کندن... خاک‌ها را کنار زد... می‌خواست قنடைِ خونین و گلوی بریدهٔ پسرش را در خاک پنهان کند... می‌خواست این پیکر را دفن کند تا چشمِ مادرِ داغ‌دیده، رباب (علیه السلام)، به گلوی پارهٔ طفلش نیفتد...

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

پروردگارا! به خونِ پاک و گلوی شکافتهٔ شهیدِ شش‌ماههٔ کربلا، به ما بصیرت، طهارت و استقامت در مسیرِ روایتِ حقیقت عنایت فرما
خدایا! ما را تا آخرین نفس، پای خیمهٔ ولایت ثابت قدم بدار. عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان (عج)

